مروری بر شکل‌گیری دوبله فیلم‌های خارجی در ایتالیا

دوبله‌های خاطره‌انگیز

۱۵ فیلمی که دوبلورهای ایرانی در استودیوهای ایتالیا دوبله کردند

از رنج‌های هرکول تا...

گفت‌وگوی منتشرنشده فریدون جیرانی با زنده‌یاد فهیمه راستگار (۹۱-۱۳۱۱) درباره دوبله فیلم در ایتالیا

سه ورق امتحانی پر از دیالوگ

صدای فهیمه راستگار یادآور «خانم مارپل»، «اوشین»، در پیری، مادر سرسخت سریال «پدرسالار» راوی «علی کوچولو» و...
همگی صدای یک نفر هستند با شخصیت‌هایی یک‌سر متفاوت و هویتی منحصربه‌فرد، این شخصیت‌ها تعداد محدودی هستند از هزاران شخصیتی که فهیمه راستگار به جای آن‌ها صحبت کرده است که کم‌وبیش از برنامه‌های نه‌چندان متنوع تلویزیون در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ که به یاد می‌آوریم. فهیمه راستگار اما به جای ستارگان زن سینمای جهان نیز صحبت کرده از جینالولوبرجیدا تا ایرنه پاپاس و از آنیا مانیانی تا آنی ژیرادو.

همین تنوع و گستره شخصیت‌ها و بازیگران است که از دوبلورها کاراکترهایی اسرارآمیز می‌سازد و تا مدت‌ها چهره یک دوبلور را با مهم‌ترین نقش‌هایی که به جای آن‌ها صحبت کرده، به یاد می‌آوریم و بسته به توانایی دوبلور در ارائه آن شخصیت به زبان فارسی، صدای آن شخصیت برای ما همیشه یک نفر است. فهیمه راستگار استاد این بازآفرینی‌هاست آن صوت «آوو...» خانم مارپل که هر بار در بزنگاه‌های کشف حقیقت جنایت گفته می‌شد، فراموش‌ناشدنی است، ظرافتی فوق‌العاده که ایده و اجرای‌اش برای فهیمه راستگار است.

یا آرامش عمری زندگی با لحنی آرام و پرحوصله در نقش پیری اوشین، صدایی یک‌دست که تصویر پراکنده یک عمر زنی سخت‌کوش و با اراده را کنار هم قرار می‌دهد. صدایی آرام که تجربه یک‌عمر زندگی با همه فراز و فرودهایش را پشت‌سر دارد.

و خشونت شخصیت مادر سریال «پدرسالار» با بازی جمیله شیخی، بخش عمده‌اش در میزانسن‌های ایستای بازیگر با صدای فهیمه راستگار پرداخته شده است.

فهیمه راستگار دوبلوری بود تحصیل‌کرده و فرهیخته، او به سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شد. از سنین نوجوانی در دهه ۳۰ فعالیت در تئاتر و دوبله را شروع کرد، در زمانه‌ای که نسلی طلایی دوبله ایران در حال شکل‌گیری بود و با وجود فعالیت راستگار در صحنه تئاتر، او به یکی از صداهای شاخص دوبله ایران تبدیل شد با صدا پیشگی هنرپیشگانی مثل آنیا مانیانی و جینالولوبریجیدا.

راستگار جزو معدود دوبلورهای ایرانی بود که سال ۱۳۳۵ در ایتالیا کار دوبله را با گروه «الکس آقابابابیان» آغاز کرد.

راستگار با وجود کار در تئاتر و دوبله فیلم در سال ۱۳۴۶ در رشته زبان فرانسه از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و بالاخره در سال ۱۳۵۲ بود که با فیلم سینمایی «مغول‌ها» (ساخته پرویز کیمیاوی) به بازیگری در سینما روی آورد و پس از این فیلم در فیلم‌هایی هم‌چون «جهیزیه‌ای برای رباب»، «روانی» و «زن شرقی» ظاهر شد. از جمله نمایش‌هایی که راستگار در آن‌ها به ایفای نقش پرداخت، می‌توان از «آنتیگونه»، «باغ آلبالو»، «باغ وحش شیشه‌ای» و... نام برد.

عکس: فرهاد کاوه

مروری بر شکل‌گیری دوبله فیلم‌های خارجی در ایتالیا

روزی روزگاری دوبله

اولین نمایش‌های رسمی فیلم در ایران که با فیلم‌های صامت آغاز شد، در ابتدا با حضور خان‌بابا معتضدی به عنوان سازنده اولین میان‌نویس‌های فارسی به‌جای میان‌نویس‌های اصلی فیلم‌های خارجی، آغازی برای جذب مخاطبان بیش‌تر به سینماها شد. تا قبل از آن دیلماج‌ها، میان‌نویس‌های اصلی را به‌طور دلخواه برای مشتریان بازگو می‌کردند (دیلماج‌ها کسانی بودند که در سالن‌های سینمای آن دوره در راهروی وسط سالن نمایش راه می‌رفتند و ماجرای فیلم‌ها را برای مردم بازگو می‌کردند) ولی میان‌نویس‌های خان‌بابا مفهوم اصلی داستان فیلم‌ها را با ترجمه بهتری به مردم ارائه می‌داد. البته دیلماج‌ها هم‌چنان حضور داشتند؛ زیرا بسیاری از کسانی که به سینما می‌آمدند هنوز سواد خواندن نداشتند و حتی زمانی هم که ناطق به سینما آمد، خان‌بابا هم‌چنان میان‌نویس فارسی برای فیلم‌های ناطق تهیه می‌کرد، با این تفاوت که چون گفتار فیلم‌ها بسیار زیاد بود و نوشتن تمام دیالوگ‌های فیلم‌ها میسر نبود به همین دلیل خلاصه‌ای از ترجمه فیلم در میان‌نویس‌ها قرار می‌گرفت و تماشاچیان تا حدودی با مفاهیم فیلم‌ها آشنا می‌شدند که البته این روش میان‌نویس فارسی توسط عده‌ای دیگر در دهه ۲۰ ادامه پیدا کرد که تا اواخر دهه ۳۰ تداوم داشت. بعد از فیلم‌هایی که دکتر اسماعیل کوشان در سال ۱۳۲۴ در اسلامبول ترکیه به فارسی برگرداند و فیلم‌هایی که بعدها در قاهره، آلمان و فرانسه دوبله شد در ایران هم عده‌ای با تلاش سعی کردند جا پای او بگذارند.

عباس مطمئن زاده/دبیر ویژه‌نامه

الکساندر (الکس) آقابابیان فرزند رافائل آقابابیان و مادام ساتوپری آقابایوف سال ۱۳۲۵ استودیو داریوش‌فیلم را در تهران خیابان نادری (جمهوری اسلامی)، کوچه نوبهار، پلاک ۱۱ تأسیس کرد. در ابتدا چند فیلم کوتاه تبلیغاتی تهیه کرد که در آن زمان چندان موفقیت مادی به همراه نداشت. به همین دلیل به فکر ایجاد استودیوی دوبله افتاد که امکان‌پذیر نشد. وی در سال ۱۳۳۸ برای تحصیل در زمینه کارگردانی به ایتالیا رفت. در رم توسط دوستی به نام عبدالله خسروی که در سفارت ایران در رم شاغل بود از استودیوی دوبلاژ چینه‌چیتا دیدن کرد و با شیوه دوبله کردن فیلم‌های سینمایی آشنا شد و بلافاصله تصمیم گرفت به‌جای دوبله کردن فیلم در ایران، اولین فیلم را در همان‌جا دوبله کند به همین دلیل فیلمی به نام ماجراهای شگفت‌انگیز گوئری مسکینو (به کارگردانی پیترو فرانچسی و با شرکت جینولا اورینی-لئونورا روفو محصول ۱۹۵۱ ایتالیا) خریداری کرد. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی الکس با استفاده از تعدادی از دانشجویان ایرانی که برای تحصیل به ایتالیا آمده بودند و با همکاری عبدالله خسروی و برادرش محمود به همراه فردریک استفانیان، آیدا هوتانیان، وازگن میناسیان، نینا نازاریان، نوریک، پروین انصاری، ویگن هاکوپیان و خودش فیلم را در استودیوی دوبلاژ چینه‌چیتا دوبله کرد که البته نام فیلم را به فریدون بینوا تغییر داد. هم‌چنین نام شخصیت‌ها به اسامی ایرانی مبدل شد که در مهرماه ۱۳۳۱ در سینما دیانا و پس از یک هفته سینما پارک هم به آن اضافه شد که با استقبال بسیار خوبی مواجه شد. در مجله جهان سینما شماره دو، یک‌شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۳۱ خورشیدی این‌طور آمده.

درام عشقی، تاریخی و قهرمانی (سرگذشت فریدون بینوا) ناطق به زبان فارسی جای بسی تأسف است که در مملکت هزارویک‌شب نه‌تنها هنرمند را تشویق و تمجید نمی‌کنند بلکه وسایل سقوط وی را از هر جهت فراهم می‌سازند و به همین جهت است که می‌بینیم این قبیل اشخاص اغلب به کشورهای خارجی مسافرت کرده و در آن‌جا به بسط و توسعه نقشه‌های هنری خود می‌پردازند و تعجب این جاست که دول خارجی درباره هنرمندان ایرانی، نهایت کمک و مساعدت را مبذول داشته و وسایل تشویق و پیشرفت کار آنان را از هر لحاظ فراهم می‌کنند.

البته علت این امر بسیار واضح است زیرا کسانی که بر مسند امور حساس مملکت تکیه زده‌اند، آن‌قدر بی‌حال و از اوضاع بی‌خبرند که حدی برای آن متصور نیست و این‌ها همان اشخاصی هستند که (ارز) دانشجویان معصوم را در ظاهر صادر ولی در باطن به جیب‌های خود می‌ریزند. آقای مهندس الکساندر آقابابیان که چندی قبل به ایتالیا مسافرت کرد، اخیراً به یاری عده‌ای از دانشجویان ایرانی مقیم ایتالیا یک کارگاه دوبلاژ فیلم ایجاد کرده و به دوبله کردن فیلم‌های ایتالیایی به زبان فارسی پرداخته است. اولین محصول این مؤسسه یک فیلم عشقی، تاریخی و قهرمانی به نام سرگذشت «فریدون بینوا»ست که به‌زودی در سینما دیانا به معرض نمایش گذاشته خواهد شد. تمامی کارهای مربوط به دوبلاژ این فیلم را دانشجویان ایرانی تحت‌نظر مُسیو آقابابیان و شخص دیگری به نام محمود خسروی انجام داده و توانسته‌اند از این راه تا آن‌جا که از دست‌شان برمی‌آید به مملکتی که به اندازه ارزنی قدر آنان را نمی‌داند، خدمت کنند. الکس موقعی که در ایران بود استودیو داریوش فیلم را تأسیس و فقط چند حلقه فیلم‌های تبلیغاتی تهیه کرد و اکنون نیز فیلم سرگذشت «فریدون بینوا» را که در اصل به زبان ایتالیایی برداشته شده، به نام این استودیو دوبله کرده است. وی از هنرمندان بسیار باذوق ایرانی است و ما تا آن‌جا که بتوانیم از او و امثال او پشتیبانی خواهیم کرد زیرا مجله جهان سینما که حامی و دوستدار هنرمندان است فقط بدین منظور تأسیس شده تا از هنرمندان کشور به نیکوترین وجهی تشویق و تقدیر کرده و ارزش هنر آنان را به جامعه ایرانی و دنیا بشناساند.

لازم به ذکر است که یکی از امتیازات فیلم «فریدون بینوا» این بود که در استودیوهای مجهز ایتالیا دوبله شده بود. ساندافکت (صداهای زمینه) و موسیقی اصلی فیلم در آن‌جا موجود بود، هم‌چنین تمامی مراحل صدابرداری، میکس و صداگذاری توسط متخصصان انجام شده بود و چون کپی‌های فیلم مستقیم از روی نگاتیو اصلی برداشته شده بود از کیفیت تصویر و صدای خوبی برخوردار بود که تا قبل از آن سابقه نداشت. بعد از نمایش فیلم، بعضی از مطبوعات آن روز نظرهای مثبتی به دوبله فیلم نداشتند که بیش‌تر ناشی از ایرانیزه کردن اسامی و دیالوگ‌های فیلم بود.

سرگذشت فریدون بینوا فیلمی است که داستان آن تا اندازه‌ای سرگرم‌کننده است ولی بازی هنرپیشگان چندان دلپسند نیست و به‌اصطلاح «لوس» بازی می‌کنند. دوبلاژ فیلم برخلاف انتظار، بسیار خوب است و معلوم می‌شود که متصدی دوبلاژ زحمات زیادی کشیده. صداها کاملاً واضح است و می‌توان به‌خوبی مکالمات را شنید؛ اما در انتخاب کسانی که به‌جای هنرپیشگان صحبت می‌کنند کمی بی‌دقتی به کار رفته است، مثلاً کسی که به‌جای فریدون صحبت می‌کند صدایش نسبت به هیکل و سن فریدون خشن‌تر









۱۵ فیلمی که دوبلورهای ایرانی در استودیوهای ایتالیا دوبله کردند

از رنج‌های هرکول تا گربه روی شیروانی داغ

«برنج تلخ» محصول ۱۹۴۸ لوکس فیلم ایتالیا

کارگردان: جوزپه د سانتیس با شرکت: ویتوریو گاسمن، سیلوانا منگانو، رالف والونه، دوریس داولینگ

تبهکاری به نام والتر (ویتوریو گاسمن) به اتفاق همراهش فرانچسکا (دوریس داولینگ) گردنبندی مسروقه را با خود حمل می‌کنند. در ایستگاه قطار از دست پلیس‌ها که در تعقیب آن‌ها هستند، می‌گریزند و درنهایت مجبور می‌شوند در شالیزارهای دره پو مخفی شوند. فرانچسکا به‌عنوان کارگر برنج‌کار به بقیه زن‌ها می‌پیوندد و با دختری برنج‌کار به نام سیلوانا (سیلوانا منگانو) آشنا می‌شود. پس از مدتی سیلوانا به وجود والتر و ارتباطش با فرانچسکا پی می‌برد و سعی می‌کند با هر ترفندی شده گردنبند مسروقه را تصاحب کند. در این میان مارکو (رالف والونه) که به سیلوانا علاقه‌مند است به او می‌پیوندد و پس از آگاهی از ماجرا، سیلوانا را منع می‌کند که از این کار منصرف شود ولی سیلوانا نمی‌تواند از گردنبند دل بکند و به همین دلیل به دنبال یک‌سری ماجرا و درنهایت درگیری مسلحانه بین مارکو و والز، تیری شلیک می‌شود که به سیلوانا اصابت می‌کند که پایان تراژیک زندگی‌اش می‌شود. فیلمی انتقادی از وضعیت زنان برنج‌کار و سختی‌هایی که در زندگی آن‌ها وجود داشت، جوزپه د سانتیس، چپاول نیروی ارزان انسانی توسط سرمایه‌داران

«پل رودخانه کوای» محصول ۱۹۵۷ کلمبیا

کارگردان: دیوید لین با شرکت: ویلیام هولدن، الک گینس، جک هاوکینز، سیسو هایاکاوا، جفری هورن و جیمز داناالد.

ماجرا در جنگ جهانی دوم در جنوب شرقی آسیا اتفاق می‌افتد گروهی از اسرای متفقین در اردوگاه ژاپنی‌ها زیرنظر فرمانده ژاپنی سرهنگ سایتو (سیسی هایاکاوا) که بسیار سخت‌گیر و جدی است، شرایط بسیار سختی را می‌گذرانند. ژاپنی‌ها قرار است پلی را روی رودخانه کوای ایجاد کنند و به همین دلیل برای ساخت آن از اسرا استفاده می‌کنند و به‌خاطر اهمیتی که پل برای ژاپن دارد، سرهنگ سایتو مجبور می‌شود که به سرهنگ نیکولسون (الک گینس) متوسل شود و نیکولسون هم می‌پذیرد. وی به‌خاطر پای‌بندی به انضباط فوق‌العاده‌اش پل را برای ژاپنی‌ها به بهترین شکل می‌سازد که در پایان ناخواسته به دست خودش، پل منهدم می‌شود.

یکی از آثار موفق دیوید لین که در ارائه رفتارهای خاص انسانی در شرایط سخت اردوگاه اسرای جنگی بسیار دقیق و موشکافانه ساخته شد، فیلم بیش‌تر حول محور شخصیت اصلی سرهنگ نیکولسون دور می‌زند. با بازی فوق‌العاده الک گینس که اسکار بهترین بازیگر مرد سال را برایش به ارمغان آورد. دوبله فیلم بار اول توسط الکس آقابابیان در ایتالیا انجام شد که منوچهر زمانی به‌جای سه شخصیت اصلی فیلم؛ ویلیام هولدن، الک گینس و سیسی هایاکاوا گویندگی کرد که در زمان خودش فوق‌العاده بود. دیگر گویندگان؛ مرتضی حنانه، محمدرضا زندی، ناهید بوستانی، فردریک و الکس آقابابیان در اواخر دهه ۴۰ خورشیدی و اواسط دهه ۵۰ مجدداً دوبله شد.

«چوپان» محصول ۱۹۵۸ مترو گلدوین مایر

کارگردان جورج مارشال با شرکت: گلن فورد، شرلی مک‌لین، لسلی نیلسون، ادگار بوکانان.

داستان فیلم مربوط به مردی به نام جیسون سوئیت (گلن فورد) می‌باشد که قصد دارد از مراتع وسیع تگزاس برای گله گوسفندانش استفاده کند که با مخالفت گله‌داران گاو مواجه می‌شود. جیسون در ابتدا گله‌داران را راضی می‌کند ولی با مزرعه‌داری زورگو مواجه می‌شود به نام جانی بلدسو (لسلی نیلسون) که منجر به درگیری بین آن‌ها می‌شود؛ جانی بلدسو عده‌ای هفت‌تیرکش را به سراغ جیسون می‌فرستد که تعدادی از گوسفندانش را از بین می‌برند و جیسون تصمیم به مقابله‌به‌مثل می‌گیرد. در ضمن دختری جسور و بی‌باک به نام (دل پیتن) شرلی مک‌لین را که قرار است با جانی بلدسو ازدواج کند از ازدواج با او منصرف می‌کند و در پایان پس از درگیری‌های بسیار جیسون موفق می‌شود که بلدسو را بکشد و پیتن هم به جیسون دل می‌بندد.

وسترنی سرگرم‌کننده، جذاب و شاد که در زمان خودش با استقبال خوبی مواجه شد. داستانی شیرین و بازی‌های روان بازیگران به‌خصوص شرلی مک‌لین که در اوایل فعالیت کاری‌اش بسیار شیرین و درخشان ظاهر شد. دوبله فیلم در ایتالیا توسط الکس آقابابیان بسیار خوب انجام شد. منوچهر زمانی، ناهید بوستانی (زمانی) مرتضی حنانه و منوچهر نادری گویندگان اصلی فیلم بودند و در اوایل دهه ۴۰ خورشیدی مجدداً در ایران توسط منوچهر زمانی دوبله شد.

زنگ و کتاب و شمع (گربه جادوگر) محصول ۱۹۵۸ کلمبیا

کارگردان: ریچارد کواین با شرکت: جیمز استوارت، کیم نواک، جک لمون، ارنی کواک، الزا لنچستر و جانیس رول.

داستان مربوط به عده‌ای جادوگر شهری است. ناشری به‌نام شپرد هندرسن (جیمز استوارت) بر اثر تأثیر طلسمی که زنی جادوگر به نام گیلیان هالرود (کیم نواک) روی او انجام داده به گیلیان دل می‌بندد و از ازدواج با نامزدش جانیس رول منصرف می‌شود. موضوع از زمانی بغرنج می‌شود که برادر لیلیان میکی (جک لمون) که او هم جادوگر است وسوسه می‌شود که به همراه نویسنده‌ای نوشخوار سیدنی (ارنی کواک) کتابی درباره جادوگرهای شهری بنویسد و او تمامی اسرار آن‌ها را در کتاب می‌آورد، من جمله طلسمی که خواهرش در مورد هندرسن پیاده کرده و در این‌جا هندرسن پس از پی بردن به این موضوع برای نجات از طلسم گیلیان به جادوگری دیگر مراجعه می‌کند که طلسمش را باطل می‌کند. ولی هندرسن و گیلیان در پایان متوجه می‌شوند که واقعاً عاشق همدیگر هستند، فیلمی مفرح و شاد که بر مضمونی جادوگری ساخته شده که در این جا زوج استوارت و نواک که در همان سال در فیلم سرگیجه (آلفرد هیچکاک) ظاهر شده بودند، بسیار سنجیده و به‌جا قرار گرفته بودند، در کنارشان جک لمون، ارنی کواک و الزا لنچستر تکمیل‌کننده این هجویه کمیک بودند.

دوبله فیلم در ایتالیا توسط الکس آقابابیان انجام شده و منوچهر زمانی، ناهید بوستانی، فهیمه راستکار، پروین انصاری، مرتضی حنانه گویندگان فیلم هستند.

«شجاعان» محصول ۱۹۵۸ فوکس قرن بیستم

کارگردان: هنری کینگ با شرکت: گریگوری پک، جون کالینز، استیفن بوید، هنری سیلوا، آلبرت سالمی و لی‌وان کلیف.

کلانتری به نام جیم داگلاس (گریگوری پک) به شهری به نام ریوآریبا در مرز مکزیک می‌آید تا شاهد اعدام چهار مرد تبهکار شود که شش‌ماه قبل به همسرش هتک‌حرمت کرده و او را کشته‌اند. همان‌شب، چهار مرد می‌گریزند و جیم به دنبال آن‌ها می‌رود و یک‌یک آن‌ها را پیدا کرده و با خشونت می‌کشد. در پایان، چهارمین مرد، جیم را خلع سلاح کرده و او را متقاعد می‌کند که قاتل زنش آن‌ها نبودند بلکه پیرمردی بوده که در همسایگی منزل جیم زندگی می‌کرده و به‌طور اتفاقی توسط آن‌ها کشته شده؛ جیم متوجه می‌شود که این انتقام شخصی‌اش یک آدم‌کشی بی‌رحمانه بیش‌تر نبوده و پشیمان بازمی‌گردد. وسترنی نامتعارف که با موضوع متفاوتش در این ژانر، جایگاه خوبی دارد و کارگردانی هنری کینگ بسیار دقیق و موشکافانه است که به نوعی کندوکاو در روح انسان‌هاست که خشم و تصمیمات زودهنگام آن‌ها به چه فجایعی ممکن است منتهی شود. صحنه‌ای که «داگلاس» (گریگوری پک) واقف به حقیقت می‌شود، بسیار تأثیرگذار است. فیلم در ایتالیا توسط الکس آقابابیان دوبله شده و گویندگان آن منوچهر زمانی، ابراهیم نادری، ناهید بوستانی، مرتضی حنانه و محمدرضا زندی هستند. بار دوم در ایران در اوایل دهه ۴۰ خورشیدی و بار سوم در اوایل دهه ۵۰ در تلویزیون و بار چهارم در سال ۱۳۵۶ مجدداً دوبله شد.

گربه روی شیروانی داغ، محصول ۱۹۵۸ مترو گلدوین مایر

کارگردان: «ریچارد بروکس» با شرکت: «الیزابت تایلور»، «پل نیومن»، «برل آیوز»، «جک کارسن»، «جودیت آندرسن» و «مادلین شروود».

بریک (پل نیومن) که یک فوتبالیست است، شبی در حالت غیرعادی در حین پریدن از روی مانع دچار شکستگی پا می‌شود که در خانه به‌ناچار ماندگار می‌شود. بریک همسرش «مگی» (الیزابت تایلور) را در مورد مرگ بهترین دوستش «اسکیپر» مقصر می‌داند و به همین دلیل مدت‌ها دیگر به «مگی» توجه نمی‌کند و وانمود می‌کند که از او متنفر است و در ضمن به نوشخوارگی می‌پردازد ولی «مگی» که عاشق شوهرش است، هر تلاشی را برای حفظ زندگی‌اش انجام می‌دهد و هر ترفندی را انجام می‌دهد که در نهایت ناموفق می‌نماید. در روز تولد پدر خانواده (برل آیوز) که مرد بسیار متمولی است، برادر «بریک کوپر» (جک کارسن) با همسر و فرزندانش به آن‌جا می‌آیند که در جشن تولد پدربزرگ شرکت کنند و در ضمن از میراث پدربزرگ سهمی بیش‌تر به‌دست آورند. به‌زودی همگی پی می‌برند که پدرشان به بیماری سختی مبتلاست و احتمالاً تا یک‌سال دیگر بیش‌تر زنده نمی‌ماند. پدر بعد از فهمیدن این موضوع، منقلب می‌شود و با همه بدرفتاری می‌کند و به زیرزمین خانه پناه می‌برد. «بریک» به سراغ پدر رفته و پس از مشاجراتی پی می‌برند که نسبت به هم محبت بیش‌تری داشته باشند و «بریک» درمی‌یابد که همسرش «مگی» هم در مرگ دوستش مقصر نبوده و همگی به زندگی بازمی‌گردند. بر مبنای نمایش‌نامه موفق «تنسی ویلیامز»، «ریچارد بروکس» کارگردان در برگردان این نمایش‌نامه به فیلمی درخشان بسیار موفق است. با گفت‌وگوهای استثنایی در فضای محدود یک خانه و بازی‌های چشمگیر که آن را به اثری فراموش‌نشدنی تبدیل می‌کند. الکس آقابابیان بار اول این فیلم را در ایتالیا به فارسی دوبله کرد و گویندگان اصلی آن منوچهر زمانی، ناهید بوستانی (زمانی)، فهیمه راستکار، مرتضی حنانه و... هستند. یک بار در اواسط دهه ۴۰ و بار سوم در اواسط دهه ۵۰ مجدداً دوبله شد.

«وداع با اسلحه» محصول ۱۹۵۸ فوکس قرن بیستم

کارگردان: «چارلز ویدور» با شرکت: جنیفر جونز، راک هادسن، ویتوریو دسیکا، آلبرتو سوردی، «مرسدس مک‌کمبریج» و اسکار هامولکا.

در دوران جنگ جهانی اول ستوان «فردریک هنری» (راک هادسن) به‌عنوان راننده آمبولانس در ارتش ایتالیا خدمت می‌کند. «فردریک» یک دوست بسیار صمیمی دارد که وی سرگرد «ریبالدی» (ویتوریو دسیکا) می‌باشد. «ریبالدی» به‌خاطر علاقه‌ای که به «فردریک» دارد، شرایطی را فراهم می‌کند که او با پرستاری آمریکایی به نام «کاترین» (جنیفر جونز) آشنا شود. و آن دو پس از مدتی پی می‌برند که عاشق یکدیگرند. در این میان «فردریک» مجبور می‌شود به جبهه مراجعت کند و پس از مجروح شدن به بیمارستانی در میلان منتقل می‌شود و کاترین به سراغش می‌رود. آن‌ها با هم ازدواج می‌کنند ولی سرنوشتی دیگر در انتظار آن‌هاست. این سومین بار است که بر مبنای رمان «ارنست همینگوی» این داستان به فیلم برگردانده می‌شود. تهیه‌کننده فیلم «دیوید اوسلزنیک» بسیار تلاش می‌کرد که همسرش «جنیفر جونز» را به‌عنوان دختری جوان در فیلم جای دهد با آن که «جونز» بازی بسیار خوبی را ارائه می‌داد ولی ظاهرش برای این نقش چندان رضایت‌بخش نبود. «راک هادسن» هم در ارائه نقش‌اش چندان موفق نبود با این حال حضور «ویتوریو دسیکا» در فیلم بی‌نظیر بود.

«وداع با اسلحه» بار اول در ایتالیا توسط الکس آقابابیان به فارسی دوبله شد و گویندگان آن منوچهر زمانی، حسین سرشار، ناهید بوستانی، فهیمه راستکار، مرتضی حنانه، زندی و... هستند. در اواسط دهه ۵۰ خورشیدی یک بار در سینما و یک بار در تلویزیون مجدداً دوبله شد.

هفتمین سفر سندباد محصول ۱۹۵۸ کمپانی «کلمبیا»

کارگردان: ناتان جوران با شرکت: کروین ماتیوز، کاترین گرانت، تورین تاچر و ریچارد آیر.

کشتی سندباد (کروین ماتیوز) در میان مه، مسیر خود را گم می‌کند. «پریسا» (کاترین گرانت) دختر پادشاه «چندرا» همراه «سندباد» است که قرار است پس از رسیدن به بغداد با هم ازدواج کنند. کشتی به جزیره‌ای به نام «کالاسا» می‌رسد و ملوانان برای تهیه آب و آذوقه در آن‌جا پیاده می‌شوند.



است. از طرف دیگر بی‌سلیقگی خاصی است که در ترجمه اسم‌ها به کار رفته و اگر اسامی به همان صورت اولیه می‌ماند بهتر بود.

در سال ۱۳۳۲ خورشیدی جلیل زرینه که در زمینه تجارت فرش فعالیت داشت در پی استقبالی که از فیلم‌های دوبله‌شده در ایتالیا شده بود، وی نیز به ایتالیا سفر کرد و در آن‌جا پس از مطالعاتی با کمک پسردایی‌اش حمید شرکت که او هم تاجر فرش بود به‌اتفاق تصمیم گرفتند فیلم‌هایی را در ایتالیا دوبله کنند. زرینه توانست با کمک پورنگ بهارلو، مشفق همدانی، زنوزی، خضرایی و ابوالقاسم امینی و عده‌ای از دانشجویان ایرانی، زرینه‌فیلم را تأسیس کند و اولین فیلمی که دوبله کرد (آنا- ۱۹۵۱، آلبرتو لاتوآدا) بود که متأسفانه در نمایش ایران چندان استقبالی نشد و دوبله فیلم هم در مطبوعات آن روز بسیار مورد انتقاد قرار گرفت. جلیل زرینه که قراردادی با کمپانی لوکس‌فیلم ایتالیا منعقد کرده بود که فیلم‌های آن شرکت را پس از دوبله در ایران به نمایش بگذارد و درآمد آن را به‌صورت ۵۰-۵۰ با لوکس‌فیلم تقسیم کند ولی عدم موفقیت فیلم‌ها او را با مشکل مواجه کردند. فیلم‌های دیگری که زرینه دوبله کرد «موسولینی راهزن»، «انتقام»، «حسادت» (پیترو جرمی) در نمایش ایران با مشکل روبه‌رو شد چون دوبله فیلم‌ها نسبت به داریوش‌فیلم کیفیت پایین‌تری داشتند. در این میان مؤسسات دیگری نیز به‌وجود آمدند. مؤسسه صدف و استودیو رومی‌فیلم که به ترتیب فیلم‌های «توفان» (جولیو پرنگبونا) و «سلطانا صفیه» و «جهنم عشاق» را به ایران فرستادند.

سیامک یاسمی و امین امینی به‌اتفاق برای آشنا شدن با شیوه‌های دوبلاژ فیلم و کسب تجارب به ایتالیا مسافرت کردند و پس از مراجعت تصمیم گرفتند در ایران استودیوی دوبلاژ ایجاد کنند. البته امین امینی که در زمینه دوبله تجاربی در انگلستان داشت در همان زمان فیلم‌های «جنون عشق»، «تهمت» و «رافارافا» را در ایتالیا دوبله کرد و در ایران به نمایش گذاشت و سپس به‌اتفاق برادرش استودیوی عصر طلایی را در ایران تأسیس کرد که در ابتدا شرکت فیلم‌سازی بود ولی بعدها کارهای دوبله را هم انجام می‌داد. سیامک یاسمی هم که در پارس‌فیلم فعال بود به کار دوبله در استودیو سانترال پرداخت.

الکس آقابابیان، فیلم «جادوی سبز» را که اولین فیلم رنگی بود و در ایتالیا دوبله شده بود، در ایران به نمایش گذاشت و پس از آن، «دختر ماتاهاری» و دو فیلم از هدی لامار به نام‌های «فمینا اسیر اوهام» و «هلن تروی» (عشق‌های پاریس) که هر دو تکنی کالر بودند و فیلم «عیال یک‌شبه» با شرکت جینا لولوبریجیرا و جینو چروی که در مجموع نمایش نسبتاً موفقی داشتند. پس از آن دو فیلم، «حیف که خیلی حقه‌ای» و «آسیابان عشوه‌گر» که متعلق به جلیل زرینه بودند دوبله قابل قبولی داشتند که این بیش‌تر مرهون حضور مرتضی حنانه بود. تغییر دیالوگ‌های فیلم و ایرانیزه کردن آن‌ها توسط حنانه، برای مخاطبان ایرانی بسیار مقبول افتاده بود. زرینه نام مؤسسه‌اش را به دوفیلم تغییر داد. فیلم‌های «امیر بزرگ»، «زیبای زیبایان»، «کارپیتان جورجیو»، «وای بر شکست‌خوردگان» و «عشق‌های تولید» توسط دیگر مؤسسات، دوبله و به ایران فرستاده شدند. در سال ۱۳۳۶ خورشیدی، الکس آقابابیان به تهران آمده و آگهی استخدام گوینده در مطبوعات آن روز را منتشر می‌کند. محل آزمون و انتخاب گویندگان استودیو DCI بود که مخفف دوبلاژ سینمای ایران است. مدیران استودیو مستر نایمن و دائمی بودند و محل استودیو هم واقع در خیابان فردوسی کوچه باربد بود که مابین خیابان لاله‌زار و فردوسی قرار داشت و به کوچه ملی معروف بود (چون سینمای ملی در آن کوچه واقع شده بود و در اوایل دهه ۴۰ پس از بازسازی به سینما نادر تغییر نام داد). هر روز جمعیت زیادی متقاضی دوبلوری به استودیو DCI می‌آمدند و الکس، دائمی و نایمن از آن‌ها آزمایش گویندگی می‌گرفتند که تقریباً حدود ۱۰۰۰ نفر متقاضی بودند که از میان آن‌ها پنج نفر انتخاب شدند. منوچهر زمانی که قبلاً در استودیو سانترال گویندگی کرده بود و فهیمه راستگار که او هم گوینده فیلم بود به همراه ناهید بوستانی، محمدرضا زندی و منوچهر اسماعیلی گویندگان این فیلم بودند و قرار می‌شود پس از چند روز به‌اتفاق الکس به ایتالیا بروند. تنها منوچهر اسماعیلی بنا به دلایلی از رفتن بازمی‌ماند و بقیه به ایتالیا می‌روند. پس از آن است که دوبله فارسی در آن‌جا شکل تازه‌ای می‌گیرد و کیفیت دوبله فیلم‌ها بسیار بهتر می‌شود. البته نباید حضور بسیار مفید و مؤثر حسین سرشار و مرتضی حنانه را از نظر دور داشت. مرتضی حنانه با بورسیه هنرهای زیبا برای تحصیل موسیقی به ایتالیا رفته بود و در رم با جلیل زرینه آشنا شد. این آشنایی به همکاری‌اش در دوبله منجر شد که در ضمن، بالا رفتن کیفیت دوبله‌های زرینه را هم شامل می‌شد. اکثر گویندگانی که در دوبله ایتالیا بودند از ایرانی‌هایی تشکیل می‌شد که برای تحصیل به آن‌جا آمده بودند. بعضی از آن‌ها از هم‌وطنان ارمنی و بعضی دیگر شهرستانی‌هایی بودند که معمولاً لهجه داشتند و بقیه هم چندان تبحری در بیان نداشتند، به همین دلیل بسیاری از فیلم‌هایی که در آن سال‌ها در ایتالیا دوبله می‌شد از کیفیت بیانی مطلوبی برخوردار نبودند و اکثر دوبلورها بسیار خام و ناشیانه گویندگی می‌کردند که البته این مشکل در دوبله داخل ایران هم مشاهده می‌شد. مرتضی حنانه با ادبیات زبان فارسی آشنا بود. وی بسیار بااستعداد و از طنازی خاصی برخوردار بود. متن‌های بسیاری از فیلم‌های کمدی-اجتماعی ایتالیایی را به شیوه‌ای جذاب و بامزه ایرانیزه می‌کرد و جملات، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات کوچه‌بازاری را در آن‌ها می‌گنجاند که در نمایش ایران تماشاگران را مجذوب می‌کرد. پس از اضافه شدن گویندگان جدید ایرانی در ایتالیا عده‌ای دیگر که اکثراً برای تحصیل به آن‌جا آمده بودند نیز به این افراد اضافه شدند. کامران شیردل، منوچهر شمسایی، هوشنگ بهارلو (برادر پورنگ)، امیرحسین گلستانی و بهمن محصص نیز در آن‌جا به دوبله ملحق شدند و عده‌ای دیگر هم فقط برای مدتی کوتاه در دوبله ایتالیا وارد شدند نه مثل مارکو گریگوریان (گریگوری مارک)، فروغ فرخزاد، مهری رخشا، سهراب سپهری، محسن وزیری‌مقدم و ایلوش خوشابه (ایلوش در اواخر دهه ۳۰ خورشیدی برای بازی در فیلم «ولکان خدای جنگ» به ایتالیا رفته بود) در ضمن ژاله کاظمی و مهین معاون‌زاده هم برای مدتی کوتاه در ایتالیا گویندگی کردند.

از سال ۱۳۳۶ به بعد که گروه گویندگان ایرانی در آن‌جا تکمیل شده بود، مدیران دوبلاژ فعال عبارت بودند: از الکس آقابابیان، جلیل زرینه، حمید شرکت، پورنگ بهارلو، مرتضی حنانه، منوچهر خضرایی، روح‌الله غیاثی، ناهید بوستانی و منوچهر زمانی؛ هم‌چنین فهیمه راستگار، پروین انصاری، رضا کسایی و کامران شیردل هم به مترجمی مشغول بودند. در این میان از طرف سینماهای تهران که بعضی نمایندگی کمپانی‌های آمریکایی را داشتند مثل سینمارکس، نیاگارا و رادیوسیتی، فیلم‌هایی را برای دوبله به ایتالیا می‌فرستادند که در ابتدا الکس آقابابیان دوبلاژ آن‌ها را بر عهده داشت که تعدادی از آن‌ها عبارت بودند: از شجاعان (هنری کینگ)، زن طراح (چرا بله گفتم)، ارث خونین (از تپه به خانه)، آن‌ها دوان‌دوان می‌آیند (هر سه به کارگردانی وینسنت مینلی)، پل رودخانه کوای (دیوید لین)، گوهرفروشان مهتاب (روژه وادیم)، چوپان (جورج مارشال)، هفتمین سفر سندباد (ناتان جوران)، سایونارا (جاشوا لوگان)، سفرهای گالیور (جک شر)، شمال از شمال غربی (آلفرد هیچکاک)، غرور و تمرد (مایکل کورتیس)، آن‌ها به کوردورا آمدند (رابرت راسن)، برادران کارامازوف (ریچارد بروکس)، جادوی سبز (مل فرر)، گناهکاران پیترن (مارک رابسون)، گربه جادوگر (ریچارد کوئین)، کاظم‌خان، ده مرد رشید، بابت به جنگ می‌رود، مرد بدسرشت (رابرت وایز)، مرد تپانچه‌طلایی (ادوارد دمیتریک)، وقتی خون می‌جوشد (جان استورجس)، صیاد بزرگ (فرانک بورزاک) و... البته بسیاری از فیلم‌های ایتالیایی هم بودند که چه در ایتالیا و اروپا حتی در آمریکا هم بسیار مورد توجه قرار گرفتند مثل دزد دوچرخه، معجزه در میلان (ویتوریو دسیکا)، برنج تلخ (جوزپه دسانتس) و البته فیلم رنج‌های هرکول و هرکول و خدایان (پیترو فرانسیچی) با شرکت استیو ریوز، آقای عضله آمریکا و سیلوا کوشینا که توسط الکس آقابابیان دوبله شد و در نمایش ایران بسیار مورد استقبال قرار گرفت و پس از آن بربرهای وحشی، خاچی‌مراد، ساندوخان، پمپی در آتش (همگی با بازی استیو ریوز)، ماسیست، انتقام هرکول (مارک فورست)، مبارزات هرکول (میکی هارگیتی، جین مانسفیلد)، علامت روم (آنیتا اکبرک)، آتیلا (آنتونی کوئین)، فالگیر جنگجو (جان درک)، داود و گولیات (اورسن ولز)، هانیبال (ویکتور ماتیور) اورسوس (راد فیوری)، پسر دزد سرخ‌پوش، سلطان دزدان دریایی (لکس پارکر)، ملکه آنتهآ (هایا هاراریت)، هرکول فاتح آتلانتید، هرکول در مرکز زمین (رگ پارک) و بسیاری از فیلم‌های حماسی-تاریخی دیگر که هم‌چنان مورد استقبال و توجه علاقه‌مندان سینما در ایران بودند. البته به موازات این فیلم‌ها سینمای کمدی، اجتماعی، عشقی ایتالیا هم با دوبله‌های شیرین و جذاب در ایران توفیق بسیاری داشتند که از آن جمله حیف که خیلی حقه‌ای، آسیابان عشوه‌گر، نان و عشق و حسادت، نان و عشق و سوفیا، نان و عشق و آندالوزی، نان و عشق و فانتزی، گدایان خوشگل، جیب خالی پز عالی، شب‌های ونیز، افسانه‌های تابستانی، تعطیلات زمستانی، پلاژ آبی، دزد ملافه، علامت ونوس، حکیم و دعانویس، جاده، ژنرال دلاروره، وعده ملوانان، زیبای خوش‌قلب، تابستان شوم، راه یک‌ساله، فریاد، اسرار تونس، دست‌فروشان، شارلاتان‌ها، آسمان نیلگون، استرنیا، آفرودیت، شوفرناتو، لکوموتیوران، چهار دلاور، نقاب آهنین، دوناتلا، گرازیلا و ده‌ها فیلم دیگر.

در گفت‌وگویی که با جلیل زرینه در چند سال قبل انجام دادم، تعداد فیلم‌هایی را که در ایتالیا تا سال ۱۳۴۲ خورشیدی دوبله شده بود بیش از ۵۰۰ فیلم عنوان کرد. از سال ۱۳۴۰ به بعد برای دوبله کردن فیلم در ایتالیا مالیات در نظر گرفته شد و با رونق استودیوهای دوبله در ایران و بالا رفتن کیفیت دوبلاژ، دیگر کسی حاضر نمی‌شد فیلمش را در ایتالیا دوبله کند و به همین دلیل پس از مدتی دوبله در ایتالیا تعطیل شد و بسیاری از گویندگان به ایران بازگشتند و در این‌جا به کار پرداختند مانند منوچهر زمانی، فهیمه راستگار، زندی، پورنگ بهارلو و تعدادی دیگر و بقیه هم یا در ایتالیا ماندند یا به ایران آمدند و به کارهای دیگر پرداختند.

چیزی که باعث شد دوبله به فارسی در ایتالیا در دهه ۳۰ از اهمیت خاصی برخوردار باشد، در وهله اول به خاطر مجهز بودن استودیوهای دوبلاژ و هم‌چنین متخصصان فنی که در آن‌جا بودند معمولاً ساندافکت (صداهای زمینه) و موسیقی فیلم‌ها را در اختیار داشتند و به همین دلیل کیفیت فنی صداها بسیار مطلوب بود و در نهایت به خاطر حضور نوابغی چون الکس آقابابیان، مرتضی حنانه، حسین سرشار، منوچهر زمانی و بسیاری دیگر دوبله در آن‌جا به‌قدری جذاب و شیرین انجام می‌گرفت که حتی دوبلورها در ایران هم متأثر از دوبلورها در ایتالیا تلاش زیادی می‌کردند و به‌نوعی رقابتی تنگاتنگ ایجاد شد و همین مسئله سبب شد که دوبلاژ در ایران هم برای عقب نماندن، تمام تلاش خود را بکند به‌طوری که در سال ۱۳۴۰ می‌شود گفت دوبله در ایران به استانداردهای جهانی نزدیک شد و پس از آن بود که دوران طلایی دوبلاژ ایران آغاز شد.

آن‌ها با هیولای غول‌پیکر یک‌چشم مواجه می‌شوند که در تعقیب مردی به نام «سوکورای جادوگر» (تورین تاچر) است. «سندباد» به «سکورا» کمک می‌کند و همگی با کشتی از آن‌جا می‌گریزند. در بغداد «سکورا» برای این که «سندباد» او را برای پیدا کردن چراغ جادو به جزیره بازگرداند با طلسمی «پریسا» را کوچک می‌کند و «سندباد» را متقاعد می‌کند برای شکستن طلسم و نجات «پریسا» با کشتی به جزیره «کالاسا» بازگردند.

پس از مشکلات بسیاری آن‌ها به جزیره می‌رسند و در آن‌جا گنج غول یک‌چشم را می‌یابند و «سکورا» از میان همه آن‌ها فقط چراغ جادو را می‌خواهد ولی چراغ به دست «سندباد» می‌افتد و پس از ماجراها و مبارزه با هیولاهای مختلف «سندباد» طلسم «پریسا» را نابود می‌کند و همگی به بغداد بازمی‌گردند. فیلم «هفتمین سفر سندباد» برگرفته از داستان «هزارویک‌شب» است ولی اهمیت آن بیش‌تر به‌خاطر جلوه‌های ویژه تصویری آن است که توسط «ری هری هاوزن» استاد جلوه‌های ویژه به معجزه‌ای در سینمای فانتزی دوران خود مبدل شد. موسیقی اعجاب‌آور «برنارد هرمن» هم با ملودی‌های بی‌نظیرش در ایجاد فضای مشرق‌زمین، شکوهمند و فراموش‌نشدنی است. مدیریت دوبلاژ فیلم بار اول در ایتالیا توسط الکس آقابابیان انجام شده و گویندگان آن منوچهر زمانی، ناهید بوستانی (زمانی)، مرتضی حنانه، زندی و... هستند در سال ۱۳۵۱ مجدداً توسط منوچهر زمانی در ایران دوبله شد.

«وارلاک» (مرد طپانچه طلایی) محصول ۱۹۵۹ «فوکس قرن بیستم»

کارگردان: ادوارد دمیتریک با شرکت: هنری فوندا، آنتونی کوئین، ریچارد ویدمارک، دروتی مالون و تام دریک.

شهری کوچک به نام «وارلاک» در غرب قدیم مدتی است که مورد تعرض عده‌ای یاغی شرور و عربده‌جو قرار دارد و اهالی شهر از این موضوع به ستوه آمده‌اند. آن‌ها هفت‌تیرکشی کارکشته به نام «کلی» (هنری فوندا) را استخدام می‌کنند که در مقابل یاغیان بایستد. «کلی» می‌پذیرد در صورتی که بتواند در شهر، کاباره‌ای دایر کند که به‌اتفاق دوستش «تام مورگان» (آنتونی کوئین) آن‌جا را اداره کنند و اهالی شهر می‌پذیرند؛ در این بین «جانی» (ریچارد ویدمارک) که در دسته شرورها است از هم‌قطارانش منزجر می‌شود و تصمیم می‌گیرد به‌عنوان معاون کلانتر در کنار «کلی» قرار گیرد. پس از چندی «تام مورگان» بر اثر اتفاقاتی از «کلی» روبرمی‌گرداند و «کلی» و «جانی» را در مقابل یاغیان تنها می‌گذارد ولی «کلی» با همیاری مردم، اشرار را از آن‌جا می‌راند. «تام» می‌خواهد «جانی» را که از ناحیه دست مجروح شده در دوئل بکشد ولی «کلی» در مقابل او قرار می‌گیرد و «تام» را می‌کشد و در پایان این «جانی» است که از «کلی» می‌خواهد تا شهر را ترک کند. وسترنی هوشمندانه با مضمونی روان‌شناسانه که با ساختاری منسجم و کارگردانی قدرتمندانه «ادوارد دمیتریک» به فیلمی درخشان ولی مهجور در تاریخ سینما باقی ماند. دوبله فیلم در ایتالیا توسط الکس آقابابیان انجام شد و گویندگان آن منوچهر زمانی، منوچهر نادری، حسین سرشار، ناهید بوستانی، فهیمه راستگار، مرتضی حنانه و...

در اواخر دهه ۸۰ خورشیدی در شبکه نمایش خانگی مجدداً دوبله شد.

«رنج‌های هرکول» و «هرکول و خدایان» محصول ۱۹۵۸ ایتالیا

کارگردان: پیترو فرانسیچی با شرکت: استیو ریوز، سیلوا کوشینا، سیلویا لوپز، سرجیو فانتونی، ایرو گارانی، میمو پالمارا و لوچانا پالوتزی.

داستان «هرکول» برگرفته از «اودیسه هومر» می‌باشد که از «جیسون و ملاحان-آرگو» آغاز می‌شود. «هرکول» (استیو ریوز) برای کمک به «جیسون» و رساندن او به فرمانروایی «جولکو» دست به کار می‌شود. آن‌ها برای پیدا کردن پوست طلایی که میراث خانوادگی «جیسون» است مجبور به سفری خطرناک در دریا می‌شوند که تنها با یافتن پوست طلایی می‌توانند مدرکی برای حکمرانی «جیسون» ارائه کنند. آن‌ها پس از مشکلات بسیار پوست طلایی را به دست می‌آورند و به «جولکو» بازمی‌گردند ولی پوست به سرقت می‌رود و «هرکول» که متوجه توطئه‌ای شده به همراه «جیسون» با سربازان حاکم درگیر می‌شود و در پایان پیروز می‌گردد. در قسمت بعدی «هرکول و خدایان»، «هرکول» با «یولا» (سیلوا کوشینا) دختر امپراتور که خودکشی کرده ازدواج می‌کند و با «اولیس» جوان به سفری می‌روند که حوادثی را برای آن‌ها تدارک دیده است.

«استیو ریوز» آقای عضله آمریکا بهترین گزینه برای نقش هرکول ثبت شد و در مورد هر دو فیلم «رنج‌های هرکول» و «هرکول و خدایان» می‌توان گفت که مشهورترین فیلم‌های حماسی-قهرمانی ایتالیا هستند که در سراسر جهان به‌خصوص آمریکا بسیار مورد توجه قرار گرفتند و پس از آن مجموعه‌های بسیاری از فیلم‌های این‌چنینی روانه بازار شد که البته هیچ‌کدام موفقیت این دو فیلم را تکرار نکردند. مدیریت دوبله فیلم در ایتالیا به عهده الکس آقابابیان بود و گویندگان آن: منوچهر زمانی، ناهید بوستانی، فهیمه راستگار، مرتضی حنانه، زندی و غیره هستند. در اواخر دهه ۴۰ و اواسط دهه ۵۰ دو بار مجدداً در ایران دوبله شد.

«شمال از شمال غربی» (تعقیب خطرناک) محصول ۱۹۵۹ متروگلدین مایر

کارگردان: آلفرد هیچکاک با شرکت: کری گرانت، جیمز میسون، اوامری سنت، مارتین لاندو، جسی رویس ولئو جی کارول.

راجر تورنهیل (کری گرانت) مدیر شرکت تبلیغاتی بسیار موفق و در ضمن بسیار خودخواه است. تورنهیل را به اشتباه، عده‌ای مأمور مخفی دشمن به عنوان جرج کاپلان دستگیر می‌کنند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند وی را به قتل برسانند که در آخرین لحظه، تورنهیل موفق به فرار می‌شود و به دنبال مردی می‌گردد که در سازمان ملل می‌تواند به او کمک کند ولی آن شخص هم توسط کارد از پشت به قتل می‌رسد که تورنهیل به عنوان قاتل معرفی می‌شود. وی می‌گریزد و پی می‌برد که در جریان یک ماجرای جاسوسی گرفتار آمده که حتی به پلیس هم نمی‌تواند متوسل شود؛ در قطار با زنی به نام ایو کندال (اوامری سنت) آشنا می‌شود که به او کمک می‌کند از چشم پلیس‌ها مخفی بماند؛ آن دو به یکدیگر علاقه‌مند می‌شوند، غافل از این که ایو خود جاسوسی دوجانبه است. تورنهیل در بیابان مورد حمله یک هواپیما قرار می‌گیرد و در پایان در بالای کوه راشمور، تعقیب و گریزی نفس‌گیر را در دل شب تجربه می‌کند و سرانجام فیلم با پایانی شوخ‌مندانه به انتها می‌رسد. یکی از فیلم‌های به‌یادماندنی و دوست‌داشتنی استاد مسلم تعلیق و دلهره آلفرد هیچکاک که تا آن زمان چنین هیجان و التهابی را در کنار شوخی و کنایه با هم ترکیب نکرده بود. کری گرانت، خونسرد و آرام در فضای کسب و کار و محیط امنش ناگهان به ورطه دردسر و اضطراب سقوط می‌کند و در شرایطی قرار می‌گیرد که کسی نمی‌تواند به او کمک کند. موسیقی پرطمطراق برنارد هرمن در کنار تصاویر رابرت برکز با قاب‌های ویستاویژن و رنگ تکنی کالر تکمیل‌کننده این اثر پرخاطره هستند. الکس آقابابیان مدیریت اولین دوبلاژ این فیلم را در ایتالیا عهده‌دار شد و گویندگان آن: منوچهر زمانی، منوچهر نادری، ناهید بوستانی (زمانی)، فهیمه راستگار، مرتضی حنانه و...

این فیلم دو بار مجدداً در ایران دوبله شد؛ یک‌بار اواسط دهه ۴۰ خورشیدی و بار دیگر اواسط دهه ۵۰.

«هرکول فاتح آتلانتید» محصول ۱۹۶۰ ایتالیا، فرانسه

کارگردان: ویتوریو کوتافاوی با شرکت: رگ پارک، فی اسپین، اتوره مانی، جان ماریا ولونته، انریکو ماریو سالرنو و لوچانو مارین.

هرکول (رگ پارک) به دعوت دوستش آندرو کلیز (اتوره مانی) پادشاه اسپارت، به نزد وی می‌رود. در آن‌جا متوجه می‌شود که بین سران یونان اختلافاتی وجود دارد که ممکن است منجر به تجزیه یونان شود. هرکول می‌پذیرد که به اتفاق آندرو کلیز با کشتی به سفری پرمخاطره برود. پسر هرکول هلیوس (لوچانو مارین) و تیمو تئوس کوتوله به طور مخفی در کشتی با آن‌ها هم‌سفر هستند. دریا توفانی و کشتی غرق می‌شود. هرکول با استفاده از تخته پاره‌ای به جزیره‌ای ناشناخته می‌رسد و فرمانروای آن‌جا پرونئوس از هرکول می‌خواهد که در نبرد با وی دختر آنتهآ ملکه آتلانتید را نجات دهد، هرکول با پروتئوس که به اشکال مختلف درمی‌آید مبارزه می‌کند و درست زمانی که در هیبت اژدهاست او را می‌کشد و دختر را نجات می‌دهد؛ در این میان توده مه که منطقه را پوشانده بود به کناری رفته و سرزمین آتلانتیس نمودار می‌شود. هرکول دختر را به نزد آنتهآ (فی اسپین) می‌آورد، غافل از این که ملکه می‌خواهد دخترش کشته شود چون اگر دخترش بیش‌تر از او عمر کند آتلانتیس نابود خواهد شد.

هرکول در آن‌جا دوستش آندرو کلینو را می‌بیند که مسخ شده و مردمانی که بر اثر تشعشعات آزمایشی به انواع بیماری‌ها دچار شده‌اند. هرکول تصمیم به نابودی آتلانتیس می‌گیرد و متوجه می‌شود که اگر نور خورشید به دهانه آتش‌فشان داخل غار بتابد آتلانتیس نابود می‌شود و او سوراخی در سقف غار ایجاد می‌کند که از آن نور خورشید به داخل تابیده می‌شود و به همراه دوستان و پسرش و دختر ملکه که موفق به فرار شده‌اند، آن‌جا را ترک می‌کنند و سرزمین آتلانتیس منهدم می‌شود. یکی از فیلم‌های مهم حماسی-قهرمانی سینمای ایتالیا در ارائه شخصیت جدیدی از هرکول افسانه‌ای، البته به خاطر کارگردانی متفاوت ویتوریو کوتافاوی نسبت به هرکول‌های قبلی از ویژگی‌های اسطوره‌ای خارج شده و آسیب‌پذیر می‌شود. فیلم در ایتالیا بار اول توسط حمید شرکت به فارسی دوبله شده و به وسیله شرکت فیلم و سینما در ایران به نمایش درآمد. گویندگان اصلی فیلم: حسین سرشار، پروین انصاری، مرتضی حنانه، منوچهر نادری و... در اواخر دهه ۴۰ خورشیدی در ایران مجدداً دوبله شد.

«زن طراح» (چرا بله گفتم) محصول ۱۹۵۷ کمپانی فوکس قرن بیستم

کارگردان: وینسنت مینه‌لی با شرکت: گریگوری پک، لورن باکال، چاک کانرز، میکی شاونسی، دولورس گری و تام هلمور.

خبرنگاری ورزشی به نام مایک (گریگوری پک) با طراح لباس خانمی ماریلا (لورن باکال) آشنا می‌شود که به ازدواج منتهی می‌شود. ولی دنیای زندگی آن‌ها با هم خیلی متفاوت است که این موضوع باعث مشکلاتی می‌شود و همین‌طور دوستان متفاوت آن‌ها که به خانه‌شان رفت‌وآمد دارند برای این زوج مشکلاتی را به وجود می‌آورند که مسیر زندگی‌شان را به مرز جدایی می‌کشانند. در یک درگیری با تبهکاران که مایک هدف آن‌هاست جان ماریلا به خطر می‌افتد و در این‌جا دوستانشان با هم متحد می‌شوند و زندگی آن‌ها را نجات می‌دهند.

یکی از فیلم‌های کمدی روشن‌فکرانه وینسنت مینه‌لی که در آن از لحظات شیرین و جذاب آکنده است پرده عریض سینما اسکوپ و رنگ‌های درخشان متروکالر در ایجاد فضاهای خارجی و داخلی فیلم باشکوه است. گریگوری پک و لورن باکال در نقش همسران نامتجانس، بسیار شگفت‌انگیز هستند و درگیری‌های آن‌ها به طور مداوم بهترین لحظات شاد فیلم را تشکیل می‌دهد. فیلم در ایتالیا توسط الکس آقابابیان دوبله شده و گویندگان آن: منوچهر زمانی، ناهید بوستانی، مرتضی حنانه، پروین انصاری، فردریک استپانیان هستند.

«سایونارا» محصول ۱۹۵۷ برادران وارنر

کارگردان: جاشوآ لوگان با شرکت: مارلون براندو، ریکاردو مونتالبان، جیمز گارنر، ردباتونز، پاتریشیا اونز، میکو تاکا و مارتا اسکات.

در یکی از پایگاه‌های آمریکایی در ژاپن در سال‌های جنگ کره، افسری به نام سرگرد لوید کروور (مارلون براندو) با دختری به نام آیلین (پاتریشیا اونز) که دختر ژنرال وستراست، نامزد هستند. آیلین به اتفاق مادرش به آن‌جا می‌آیند که مدتی را با لوید باشند، از طرف دیگر مسئولان آمریکایی، ارتشی‌ها را از ارتباط با ژاپنی‌ها منع کرده‌اند. با این حال یکی از افسران جو کلی (ردباتونز) عاشق دختری ژاپنی می‌شود و تصمیم به ازدواج با او می‌گیرد و از لوید می‌خواهد که ساقدوش او شود و لوید هم می‌پذیرد؛ در این میان لوید با دختری ژاپنی، میکی تاکا که بازیگر تئاتر است آشنا می‌شود و به او دل می‌بندد. در نتیجه مشکلات آن‌ها از این‌جا آغاز می‌شود که سرانجامی تراژیک برای جو کلی و همسرش به همراه دارد. بر مبنای رمان جیمز میچنر فیلمی قابل تأمل توسط جاشوآ لوگان به تصویر درمی‌آید که دارای لحظات بسیار رمانتیک توأم با حساسیت و تعمق است. مارلون براندو در این‌جا بازی روان و قابل‌قبولی ارائه می‌دهد و به‌خصوص حضور درخشان رد باتونز از امتیازات فیلم است. دوبله فیلم برای اولین‌بار در ایتالیا توسط الکس آقابابیان انجام شده و گویندگان آن منوچهر زمانی، ناهید بوستانی (زمانی) مرتضی حنانه، زندی، منوچهر نادری و پروین انصاری هستند. این اولین فیلم مارلون براندو است که دوبله به فارسی می‌شود این فیلم در اواسط دهه ۵۰ خورشیدی یک‌بار در سینما و بار دیگر در تلویزیون دوبله شد.

«برادران کارامازوف» محصول ۱۹۵۸ متروگلدین مایر

کارگردان: ریچارد بروکس با شرکت: بیلول بریز، ماریا شل، کلربلوم، لی جی کاپ، ریچارد بیسهارت، ویلیام شاتنر، آلبرت سالمی و جودیت اولین.

پسر ارشد خانواده‌ای مرفه، دمیتری کارامازوف (یول برینر) افسری خشن و جدی است. دو برادر دیگرش به نام‌های ایوان (ریچارد بیسهارت) که روشن‌فکری بی‌قید است و برادر کوچک الکسی (ویلیام شاتنر) برای فرار از بوالهوسی‌های پدرشان به صومعه پناهنده شده و کشیش می‌شود. کارامازوف پدر (لی جی کاپ) انسان سیری‌ناپذیری از هوس و بی‌بندوباری است و به همین دلیل دائماً فرزندانش را با رفتار خشن و هوس‌رانی‌هایش عذاب می‌دهد. در این میان دمیتری عاشق کروشنکا (ماریا شل) که محبوبه پدرش است می‌شود و کروشنکا برادران را تحریک می‌کند و تنش‌های خانوادگی بیش‌تر می‌شود به‌طوری که کارامازوف پدر به قتل می‌رسد و دمیتری متهم به قتل می‌شود؛ در پایان دادرسی‌ها معلوم می‌شود که قاتل اصلی، برادر ناتنی‌شان اسمردیاکوف (آلبرت سالمی) است.

فیلم براساس رمان پرآوازه تئودو داستایوسکی ساخته شده، حتی حضور کارگردانی چون ریچارد بروکس هم نتوانسته به اصل رمان نزدیک شود، حضور بازیگران سرشناس در این پرداخت سینمایی نتوانسته مؤثر باشد و تنها لی جی کاپ در نقش کارامازوف پدر تا حدودی موفق می‌نماید.

این فیلم برای بار اول در ایتالیا توسط الکس آقابابیان به فارسی دوبله شده و گویندگان آن: منوچهر زمانی، ناهید بوستانی، فهیمه راستگار، مرتضی حنانه، زندی، منوچهر نادری هستند. در دهه ۵۰ خورشیدی در ایران مجدداً دوبله شد.



گفت‌وگوی منتشرنشده فریدون جیرانی
با فهیمه راستگار درباره دوبله فیلم در ایتالیا

سه ورق امتحانی پر از دیالوگ

عکس: فرهاد کاوه

خانم راستگار! برگردیم به سال ۱۳۳۳ و ورود شما به عرصه دوبلاژ. چطور شد که به هنرمندان این رشته پیوستید؟

من با آقای هوشنگ لطیف‌پور از سر کلاس‌های هنرستان تئاتر آشـنایی داشتم. او در واقع دوره قبل از ما در کلاس حضور داشـت. بعد هم آمد دانشـگاه. لطیف‌پور در رشـته حقوق تحصیل می‌کرد و من زبان فرانسـه می‌خوانـدم. بعد او آمد و از بچه‌های تئاتر تسـت گرفت برای دوبلاژ که خیلی از تئاتری‌های مشهور هم در آن تست شرکت کردند، اما کسی موفق نشد. من هم تست دادم و پذیرفته شدم.

اولین باری که به استودیوی دوبلاژ رفتید را به خاطر دارید؟

اولین بار به اسـتودیویی رفتم که متعلق به آقای ابوالقاسم رضایی بود و در محل فعلی خانه سینما قرار داشت. آقای لطیف‌پور مرا برد به این استودیو که نامش «ایران‌فیلم» بود. اولین فیلمی که من در دوبلاژش شرکت داشتم یک فیلم روسی بود که نامش یادم نیست و من یک جمله به جای یک دختر حرف زدم که می‌گفـت: «نگاه کن آندره! ببین یه سـتاره افتاد.» بعد آقای رضایی چون از نتیجه کار راضی بود در فیلـم «تئودورا» از من به عنوان دوبلور اسـتفاده کرد. من نقش خواهر تئودورا را می‌گفتم که به اندازه سـه صفحه ورق امتحانی دیالوگ داشـت. من هـم خیلی نگران بودم چون یک طرفم خانم معاون‌زاده نشسـته بود و یک‌طرفم ایرج دوسـتدار. من نشسـتم و آن موقع هم گوشـی نبود و باید نگاه می‌کردیم و حرف می‌زدیم. من خیلی خجالت می‌کشیدم که دوهنرمند پیشکسـوت کنار من نشسته‌اند و هر کدام فقط یک جملـه باید بگویند و من باید این همه حـرف بزنم. به گریه افتادم و گفتم من اصلا این کار را دوسـت ندارم. مـرا معاف کنید. آقای رضایی امـا گفتند باید ایـن کار را انجام بدهی. آن زمان کار به این شـکل بود کـه اگر گوینده جایی خراب می‌کرد باید کل پرده را از اول دوبله می‌کردیم. راه دیگری وجود نداشت. متن را به من داد و گفت برو منزل تمرین کن و فردا بیا. من متن را بردم و یک‌بار تمرین کردم و بعد نقش را گفتم. کار تمام شـد و من با حال عجیبی آمدم بیرون. هنگام بیرون آمدن از استودیو آقای رضایی یک پاکت به من دادند. من فکر کردم داخل پاکت یک نامه گذاشته‌اند و احتمالا به من گفته‌اند که دیگر نیا. وقتی به خانه رسیدم پاکت را باز کردم و دیدم ۶۰۰ تومان پول در پاکت هسـت. البته بعدها از این پول‌ها نگرفتیم. آقای رضایی می‌خواست مرا تشویق کند. حقوق پدر من آن زمان ۶۵۰ تومان بود. آمدم به خواهرم گفتم که چنین اتفاقی افتاده و من چطور به پدرم بگویم این‌قدر پول گرفته‌ام. خواهرم گفت اصلا جای نگرانی نیست. وقتی یک زن از نظر اقتصادی مستقل باشد، در همه امورش استقلال دارد. این استقلال را حفظ کن.

گفتید که در اولین تجربه جدی‌تان کنار آقای دوستدار نشسـتید. آیا قبلا صدای ایشان را در فیلم‌ها شنیده بودید؟

من صدای ایشان را قبلا در نمایشنامه «مونسرا» در تئاتر بهار شـنیده بودم. چندین بار به دیدن تئاتر رفتم فقط برای این که صدای او را بشـنوم. صدای غریبی داشت. در همان کار سرما خورد و یک تار صوتی‌اش مشـکل پیـدا کرد و صدایش خش‌دار شد.

معاون‌زاده را هم می‌شناختید؟

مهین معاون‌زاده را در انجمن ایران و فرانسه دیده بودم. اما نمی‌دانم آن‌جا چه سمتی داشت.

تئودورا دوبله شد و شما رل خیلی مهمی گرفتید. بعد از آن دوبلور شـدید و برای کارهای مختلف از شما دعوت می‌کردند؟

آقـای رضایی بعد از آن نقش گفتند شـما برو و من خبرت می‌کنـم. از آن به بعد هم فقط به من نقش اول می‌داد. او می‌دانسـت که با یک خط و دو خط کسی دوبلور نمی‌شود. باید نقش درست و حسابی به گوینده داد تا بتواند خودش را نشان دهد و تجربه کسب کند.

نقش‌های بعدی شما چه بود؟

بعد از آن در تمـام فیلم‌هایی که آقای لطیف‌پور مدیر دوبلاژ بودند من نقش اول زن را می‌گفتم. تعدادی فیلم روسـی را یادم هسـت که دوبله کردیم. از فیلم‌های عربی اصلا خوشـم نمی‌آمد. حسین حامی آن زمان به جای اسماعیل یاسین صحبت می‌کرد و رفعت هاشم‌پور به جای صباح حرف می‌زد.

چطور شد که در کنار تیمی که به ایتالیا رفتند قرار گرفتید؟ آیا امتحان دادید؟

نه امتحان ندادم. مایی که در کار دوبله فعال بودیم را آلکس آقابابیان می‌شـناخت و صدایمان را شنیده بود.

آلکسی را اولین بار کی دیدید؟

در همان اثنا بود کـه آمد به DCI. یعنی تا جایی که یادم هسـت خانم زمانی آمده بود تا فیلمی را دوبله کند و او آمده بود تا گوش بدهد. دلیل این که من به ایتالیا رفتم این بود که اصولا خیلی دوست داشتم از ایران بروم. البته دوست داشتم به فرانسه بروم، نه ایتالیا. اما پدرم نمی‌گذاشـت. می‌گفت دختر شـوهرنکرده نباید خارج برود. ضمن این که آن موقع پلیس می‌آمد در خانه تا ببینند دختر شوهر کرده یا نه. پدر من می‌گفت آژان نباید بیاید در خانه من. اما وقتی دیدم در قالب یک تیم قرار اسـت به ایتالیا برویم دیدم فرصت خوبی است و قبول کردم.

چند نفر بودید؟

چهار نفر.

یادتان هسـت چه کسانی در گروهتان بودند؟

زندی و من بودیم. اسماعیلی هم به خاطر سربازی نتوانست بیاید. منوچهر و ناهید زمانی هم بودند.

ظاهرا عده زیادی رفته بودند برای تست دادن. صف طویلی ایجاد شده بود.

بله ولی من برای تسـت نرفتم. من را اصلا برای تسـت دعوت نکرد. از همان ابتـدا گفت بیا کار کنیم. دلیلش هم این بود که می‌توانسـتم در آن واحد جای جوان و پیر صحبت کنم. حتی اگر در یک صحنه روبه‌روی هم قرار می‌گرفتند.

آیا کل تیم با هم راهی ایتالیا شدید؟

بله. با یک پرواز سـوری رفتیم بـه بیروت. بعد هواپیما برای رم پیدا نشـد. پنـج روز در بیروت مهمان هواپیمایی سوری بودیم. بعد رفتیم به رم. آن‌جا ابتدا در یک پانسـیون اقامت کردیم و بعد رفتیم به خانه‌ای که آلکس برایمان تهیه کرده بود. همگی در آن خانه زندگی می‌کردیم.

شما زبان ایتالیایی بلد بودید؟

نه من فرانسه بلد بودم. تا شش ماه هم می‌ترسیدم ایتالیایی حرف بزنم. چون تسلط کافی نداشتم. اما بعد کم‌کم زبانم بهتر شد. بعد از شش ماه قرارداد ما با آلکس تمام شد و تازه آن موقع سایر دوستانی ایرانی مقیم ایتالیایی را دیدیم.

اولین فیلمی که با آلکـس کار کردید چه بود؟

اولین فیلم یـک فیلم آمریکایی بـود. بعضی از فیلم‌هایی که با آلکس کار کردیم را به خاطر دارم.

> در «آنا در بروکلین» به جای جینالولو بریجیدا حرف زدم. فیلم‌های دیگری هم بود مثل «دوریان گری»، «ماریسا آلازیو»، «شب‌های ونیز» و خیلی فیلم‌های دیگر. به جای آنا مانیانی هم در «رم شهر بی‌دفاع» حرف زدم

«ساپونارا» بود که منوچهر زمانی جای براندو حرف زد. تعدادی دانشـجو هم آن‌جا کار می‌کردند که نقش‌های فرعی را به آن‌ها می‌سپرد. کارها را در چند استودیو در رم دوبله می‌کردیم. آلکس آدمی بود که خیلی بی‌گدار به آب می‌زد. ما آن‌جا سـه ماه بیکار بودیم. اما آلکس نتوانسته بود وضعیت را طوری تنظیم کند که پولی که لازم دارد را از طرف سـرمایه‌گذاران آمریکایی دریافت نکرده بود. به همین خاطر مدام مجبور بود استودیو عوض کند تا هزینه‌ها را پایین‌تر بیاورد.

آلکـس در حقیقت مدیر دوبلاژ شـما محسوب می‌شد؟

آلکـس واقعا یک اعجوبـه بود. زبان فرانسـه و انگلیسی و ایتالیایی می‌دانست. ناگهان به سرش زد که بیاید سراغ فیلم و دوبلاژ. از دل و جرئت او خیلی خوشم می‌آمد. آدم عجیبی بود. یکهو هر چه پول داشت را می‌گذاشت وسط و می‌گفت برویم شـام بخوریم. بعد پولش تمام می‌شد و خودش گرفتار می‌شد و ما هم می‌ماندیم بی‌برق و بی آب. چون پول پرداخت قبض برق و آب را هم نداشت.

بعد از آن شش ماه چه شد؟

بعد از شش ماه تعهد ما به آلکس تمام شد و با آقای جلیل زرینه آشنا شدیم که همزمان با آلکس در ایتالیا کار می‌کرد. حمید شـرکت هم بود. بهارلو هم تیم خودش را داشت و یکسری فیلم‌ها را دوبله می‌کرد. در این برهه بود که تمام گروه‌های دوبلاژ مقیم ایتالیا در هم ادغام شدند.

چه کسانی در تیم زرینه بودند؟

همسرش بود به نام پروین انصاری. مرتضی حنانه و همسرش بهجت بودند. آقایی به نام کسایی بود که هم فیلم‌هـا را ترجمه می‌کرد و هم گویندگی می‌کرد. دو تا کوثرها بودند که در رشته معماری تحصیل می‌کردند. کامران شیردل هم بود. حسین سرشـار و دو ارمنی به نام‌های نینا و فردریک هم بودند. فردریک در کنسرواتوار رم ویولن هم می‌زد و بسـیار گوینده خوبی بود. خیلی شـیک حرف می‌زد. مشـفق همدانی هم بود. خیلی هم فیلم دوبله کرد و بعد برگشت ایران. آقایی به نام جویا هم بود که کلیمی بود و بعد از سه سال فرش‌فروشی باز کرد. خیلی‌ها دوبله برایشان بهانه‌ای بود که به ایتالیا بیایند و پولی جور کنند و وارد تجارت شوند. خود زمانی هم همین کار را کرد.

در چه فیلم‌هایی حرف زدید؟

در «آنا در بروکلین» به جـای جینالولو بریجیدا حرف زدم. فیلم‌های دیگری هم بود مثل «دوریان گری»، «ماریسا آلازیو»، «شب‌های ونیز» و خیلی فیلم‌های دیگر. به جای آنا مانیانی هم در «رم شهر بی‌دفاع» حرف زدم.

مترجم زرینه و آلکس چه کسی بود؟

آقای کسـایی برای زرینه ترجمه می‌کرد و برای آلکـس از زبان انگلیسـی هم چنـد نفر ترجمه می‌کردند. آلکس زبان‌ها را می‌دانست اما فارسیش زیاد خوب نبود. اما آدم بسیار تیزهوشی بود.

آلکس بعدها چه شد؟

فوت کرد. او یک بیماری عجیبی گرفت و بعد هم تصادف کرد. یک بار دیگر کـه رفتم دخترش را در هواپیما دیدم و او به من گفت که این اتفاق‌ها برایش افتاده. همان زمان که ما ایتالیا بودیم هم خیلی ناخوش بود و کبدش خیلی مریض بود. مدام روی کبدش کیسه آب گرم می‌گذاشت.

چه مدت در ایتالیا بودید؟

چهارسال.

در این مدت اصلا ایران نیامدید؟

نه. زمانی آمدم که شنیدم محمود نوذری در ایران به سرطان مبتلا شده و من هم برگشتم.

در ایتالیا غیر از دوبله چه کاری کردید؟

بیشتر به تئاتر می‌رفتم. بعد هم که نصرت کریمی از چک به ایتالیا آمد و شـروع کرد به کارکردن و من هم کسی را پیدا کردم تا با او به دیدن تئاترها می‌رفتیـم. ما معمـولا برای نمایـش افتتاحیه فیلم‌های ایتالیایی دعوت می‌شدیم. مثلا افتتاحیه فیلم «روکو و برادرانش» را حضور داشـتیم که خیلی خاطره‌انگیـز بود. بازیگـران ایتالیایی را آن‌جا می‌دیدیم.

پس آنی ژیرادو را هم از نزدیک دیده‌اید؟

بله. خیلی هم به او علاقه داشتم.

خودتان سینمای ایتالیا را بیشتر دوست داشتید یا فرانسه؟

سینمای ایتالیا ماجرایش فرق می‌کرد. من شخصا عاشق ادبیات و سینما و زبان فرانسه بودم. فرانسه را خیلی دوست داشتم.

دوبله ایتالیـا در آن دوران چه کیفیتی داشت؟

عالی بود. وقتی که ما قـدری موقعیت‌مان در رم تثبیت شد، بسـیاری از تکنیک‌ها و ظرایف را از ایتالیایی‌ها آموختیم.

بسیاری از منتقدان از جمله آقای دوایی معتقد هستند که دوبله‌هایی که در ایتالیا انجام گرفت خیلـی از دوبله‌های بعدی در ایران بهتر بـود. گوینده‌ها انگار راحت‌تر و روان‌تر صحبت می‌کردنـد و لحن تئاتری و سینمایی نداشتند و بسـیار به زندگی عادی نزدیک بودند. دلیل این امر را در چه می‌دانید؟

دلیلش این بود که دوبلورهـای ایتالیا هیچ‌کدام حرفه‌ای نبودنـد. بنا بر این دلیلی نداشـت که بخواهند خودنمایـی کنند. خود وجود زمانی که بسیار راحت صحبت می‌کرد خیلی تاثیر داشت. صدابـرداران ایتالیایی هـم روی تن صدا خیلی حساس بودند.

خود زمانی دوبلور خوبی بود؟

عالی بود. می‌توانست یک‌تنه جای ۱۰ نفر حرف بزند. اگر کسـی خط خودش را فراموش می‌کرد زمانی بلافاصله با همان صدا جمله‌اش را می‌گفت.









خاطرات فهمیه راستگار از سال‌ها فعالیت در دوبله

فعالیت در ایتالیا

در ایتالیا از تجهیزات این کشور حیرت کردم و نحوه کار آن‌ها با ایران تفاوت زیادی داشـت. در این کشور کارها را یک به یک می‌نوشتند و به اسـتودیو می‌دادند و در آن جا فیلم‌ها قیچی می‌شد و دو آپارت مرتبا کار می‌کرد و لحظه‌ای وقفه در کار وجود نمی‌آمد. البته کار ایتالیا خیلی سریع ولی کم بود. یک پرده نبـود و قطعه کوتاهی بود که افرادی که باید دوبله می‌کردند، کار خود را انجام می‌دادند.

در ایران، گوینده‌ها بر حسـب تعداد و میزان حضور نقش فیلم حقوق می‌گرفتند. ولی در ایتالیا سندیکایی داشتند که سندیکا فیلم را می‌گرفت و دوبله می‌کرد و زیر فیلم همیشه عبارت سندیکای دوبلاژ ایتالیا نوشته می‌شود و این انجمن موظف به فراهم کردن کار برای اعضای خود بود و دوبلورها روزی هشت ساعت کار می‌کردند و نه بیشتر. سالی یک ماه مرخصی داشتند و برای نوع فیلم صداهای مختلف استفاده می‌شد. یعنی کسـی که در فیلم‌های مربوط به شکسپیر حرف مـی‌زد، به جای شـخصیت‌های وسـترن صحبت نمی‌کرد و هر هنرپیشـه‌ای گوینده خود را داشت. در این وضعیت دوبله خوبی از فیلم‌های خوب به دست می‌آمد.

فیلم‌ها دو مدیر دوبلاژ داشـت، یکی لیپ سینک را کنترل می‌کرد و دیگـری بر حرف زدن دوبلورها بر اسـاس متن نظارت می‌کرد تا نه متن و نه لیپ سـینک غلط نباشـد.

بعد از یاد گرفتن زبان ایتالیایـی از یکی از دوبلورهای این کشور خواستم که قوانین کاری خود را به ما بگویند. آن‌ها استودیوها را چهار ساعت به چهار ساعت می‌گرفتند و ساعت کار استودیوها سه تا چهار ساعت بود. به این ترتیب دوبلورها پول وقتی را که صرف می‌کردند، می‌گرفتند، نه مثل ایران که گوینده‌ها به واحد دوبلاژ بیایند ولی هیچ پولی نگیرند. چون بیشتر گویندگانی که برای کار می‌آیند، می‌نشینند. به طوری که تنها نصف وقت را کار می‌کنند.

ادامه فعالیت در ایران

بعد از برگشـتن از ایتالیا هر چه‌قدر به مسئولان گفتم که دوبله را مثل همه جای دنیا ساعتی کنید، قبول نکردند. البته این نوع حقوق دادن برای دوبله یک سریال امکان‌پذیر شد. هر چند که «مهر آسـا» نمی‌توانست چهار ساعت به چهار ساعت پول دهد. ولی به عنوان مثال تکه‌های نقش یک فرد را ۱۰ قسمت به ۱۰ قسمت بیرون می‌آورد و به تمام افرادی که در آن بخش‌ها بایـد گویندگی می‌کردند اطلاع می‌داد و آن قسـمت دوبله می‌شـد. از این روش، دوبلورها بسیار راضی بودند چون به جای صـرف ۱۰ روز برای یک فیلم، زمان کمتری مانند ۲ روز را صرف می‌کردند و به این ترتیب می‌توانستند در آثار دیگری هم گویندگی کنند.

در دوبلاژ خیلی مهم اسـت ادبیات خاص هر فیلمی لحاظ شود

البته آن زمان فیلم مستقیما به گوینده‌ها داده نمی‌شد چون استودیوها واسطه گرفتن فیلم بودند و صاحبان این مراکز مدیر دوبلاژ را تعیین می‌کردند.

در نتیجه مقداری از پول به اسـتودیو می‌رسید و همیشه پول دوبلاژ کم بود و مقدار زیـادی از بودجه، حیف و میل می‌شد و خود مسـئولان استودیو داشتند مثل اکنون که استودیوداری آغاز شده است.

موازی با اسـتودیو «ایران فیلم»، استودیو «سانترال» هم فعالیت می‌کردند که صاحب آن با «قدیری»، مالک «ایران فیلم» خویشاوندی داشت. «رسـول‌زاده» و «کاملی» در این اسـتودیو فعالیت می‌کردند، سـپس استودیو «مولن روژ» شروع به کار کرد. بعد از بازگشت من از ایتالیا که اواخر سال ۴۱ بود متوجه آغاز فعالیت این استودیو شدم که ایرج دوستدار در آنجا مشغول به کار و مالک آن «اخوان» بود. در این استودیو فیلم‌های زیادی دوبله می‌شود و دوستدار هم انصافاً ادبیات هر فیلمی را کاملاً رعایت می‌کرد. این مسئله در دوبلاژ خیلی مهم است که ادبیات خاص هر فیلمی رعایت شود. چراکه هر فردی، طور خاصی صحبت می‌کند. مثلا در مورد جان‌وین، دوستدار کاری کرد که همه فکر می‌کردند وین اول ایرانی بوده و بعد آمریکایی شده است.

گروه‌های دوبله از آشنایان ما شکل گرفت

گروه‌های ما از آشنایان ما شکل گرفتند مثلا خسروشاهی برادر زن رسول‌زاده است و او مدتی در اتاق دوبله نشست و کار را یاد گرفت. اسماعیلی، جلیلوند، والی‌زاده و بهروز وثوقی از تئاتر وارد دوبله شدند. این افراد، جوان‌هایی بودند که به دنبال این کارهای هنری بودند و علاقه به ورود به این حرفه داشـتند، ما هم از حضور آن‌ها استقبال کردیم. چون افراد زیادی آن زمان در دوبله فعالیت نمی‌کردند و هیچ وقت این گونه نبود که بگوییم کسـی وارد این حرفه نشود. ولی این افراد راهی برای ورود به این حرفه داشـتند و کسانی را از دست دادیم که جایشان را نمی‌توانیم پر کنیم. چه کسانی جایگاه شرافت و هوشنگ لطیف‌پور را به عنوان مدیر دوبلاژ می‌تواند پیدا کنند؟ در واقع حوصله این افراد و آن فیلم‌ها هم دیگر نیسـت و آن خلاقیتی که آدم خودش حس کند نیست. مثلا اسماعیلی وقتی «ستوان کلمبو» را به آن شیوه زیبا حرف می‌زند، در واقع یک چیزی را خلق کرده است و این نوع دوبله متعلق به اسماعیلی است. وقتی ایرج دوستدار فکر می‌کند که فلان هنرپیشـه می‌تواند مثل جاهل‌های تهران قدیم حرف بزند در واقع چیزی را خلق کرده اسـت. آیا دیده‌اید که «جان وین» یک فیلم عاشقانه بازی کند؟

ورود گوینده‌های جدید

عکس‌العمل‌های خوبی در قبـال ورود گوینده‌های جدید نشان داده نشده اسـت البته من درون این جریان نبودم. اما مهم این است که راه را به این جوانان باید نشان دهند و از طرف تلویزیون وارد شـوند. البته اگر این افراد وارد دوبله می‌شـوند، باید آن‌ها بیمه شوند و تسهیلاتی به آن‌ها داده شود. این افراد نباید به عنوان مثال نصف شب و مخفی کار کنند و ارزش تلاش آن‌ها آن قدر پایین بیاید که توی سـر خودشان بخورد.

تربیت گویندگان جوان

من خیلی کوشش کردم که افراد با استعداد را اخراج نکنیم. کسـانی که انجمن تشـکیل داده‌اند، گناهی ندارند چون عده‌ای جوان هستند که قصد کار کردن دارند. با کسانی که از خودمان رفته‌اند مشکل داریم. ولی این‌ها را نمی‌فهمند کسانی که در داخل انجمن خودمان به انجام کارهای نازل تن می‌دهند مانند همان افرادی که انجمن را ترک کرده‌اند، هستند. زشت است که اگر من کسی را توصیه کنم و بدانم که او این کاره نمی‌شـود. بعضی‌ها فقط بلد هستند فارسی حرف بزنند ولی بعضی این طور نیستند. هر کسی منوچهر اسماعیلی نمی‌شود.

خاطرات با منوچهر نوذری

از او حرف زدن الان برایم سخت است. منوچهر نوذری یک پدیده بود. او یک آدم معمولی نبود. پرسوناژهای زیادی خلق کرد. منوچهر هشت صفحه را نگاه می‌کرد و بعد حرف می‌زد و تند حرف می‌زد ولی تپق نمی‌زد. پس او یک پدیده در چندین حرفه اسـت. نوذری در تئاتر و دوبله فعالیت می‌کرد. من با او در تئاتر هم کار کردم و حیرت می‌کردم که یک آدم چه‌قدر می‌تواند با مردم ارتباط داشته باشد. او تمام کسانی که تئاتر او را تماشا می‌کردند را می‌شناخت و اگر به عنوان مثال نیاز به دارو داشـتند، برایشان تهیه می‌کرد. ما در آن زمان به انـدازه نیازمان حقوق دوبله را قسمت می‌کردیم.